

قطب یازدهم

حضرت شیخ ابومدین

کثیر الإفاضات و جامع الکمالات، شیخ ابوالنجاه، معروف به شیخ ابومدین. نام شریفش شعیب، فرزند حسین بن ابی الحسن ولی اشتهارش به همان شیخ ابومدین است. جنابش در توحید و توکل سر آمد مشایخ وقت خود بوده و در اصطلاح اهل فن و عرفان به شیخ المشایخ مشهور است، که شاه نعمت الله ولی درباره وی می فرماید:

شیخ ابومدین است شیخ سعید که نظیرش نبوده در توحید

صیت علم و فضل ظاهرش و شهرت کمالات باطنی و نشر کشف و کرامات صادره از او چنان توجه و اقبال عمومی را به طرف وی جلب نموده بود که علماء و فقهاء و مشایخ معاصرش از قبیل شیخ ابوعبدالله قرشی و شیخ اخی محمد الصالح الاکافی و شیخ ابی غانم سالم و شیخ ابی علی واضح و شیخ ابی بصیر ایوب و شیخ ابی الربیع المظفر بن الشیخ ابی فرید و غیره، جمعی کثیر و جمعی غفیر بر دست آن جناب شرف توبه و تلقین یافته، به شاهراه طریقت وارد شدند و عده‌ای به کمال رسیدند که سرآمد همه شیخ ابوالفتوح است که مقام خلافت و جانشینی آن جناب را یافت، و دیگر شیخ محی الدین اعرابی و دیگر شیخ موسی صدرانی که به این دو نفر نیز اجازه دعوت و دستگیری طالبین مرحمت فرمود.

جناب ابومدین را تألیفاتی نیز هست که از جمله انس الوحید و نزهة المرید فی التوحید می‌باشد. جنابش تا سال پانصد و نود به هدایت خلق اشتغال داشت و در این سال خرقه تهی کرد. مدت تمکن وی بر مسند ارشاد یازده سال و خلیفه الخلفاء و جانشین وی ابوالفتوح است. مزار متبرک جناب شیخ ابومدین در تلمسان است ^[۱].

معاصرین شیخ ابومدین از علماء و فقهاء:

۱ - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی مشهور به ابن جوزی؛

۲ - شیخ ابوالربیع بن المظفر بن الشیخ ابی فرید بن هبه الله؛

۳ - شیخ اوحدالدین کرمانی.

از عرفا و مشایخ:

۱ - شیخ ابی عبدالله قرشی؛

۲ - شیخ ابی بصیر ایوب؛

۳ - شیخ موسی صدرانی؛

۴ - شیخ محی الدین اعرابی؛

۵ - شیخ جاگیر؛

۶ - شیخ ابوعلی حسن بن مسلم القادسی.

از خلفاء: الناصرلدين الله عباسی.

از سلاطین و امراء:

۱- سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی آخرین سلطان سلجوقی

۲- غیاث الدین ابوالفتح محمدبن سام غوری.

از شعراء و حکماء:

۱ - حکیم نظامی گنجه ای؛

۲ - حکیم نظامی عروضی؛

۳ - خاقانی شیروانی.

مختصری از فرمایشات وی: شیخ محی الدین اعرابی در فتوحات آورده که شیخ ما ابومدین درباره حدیث العلماء ورثة الانبياء^[iii] فرموده: *مِنْ عَلَامَةِ صِدْقِ الْمُرِيدِ فِي ارَادَتِهِ فِرَارُهُ عَنِ الْخَلْقِ، وَ مِنْ عَلَامَةِ صِدْقِ فِرَارِهِ عَنِ الْخَلْقِ وَجُودُهُ لِلْحَقِّ، وَ مِنْ عَلَامَاتِ صِدْقِ وَجُودِهِ لِلْحَقِّ، رَجُوعُهُ إِلَى الْخَلْقِ، وَ هَذَا هُوَ حَالُ الْوَارِثِ النَّبِيِّ، فَأَنَّهُ كَانَ يَخْلُو بَغَارِ حَرَاءٍ يَنْقَطِعُ إِلَى اللَّهِ فِيهِ وَ تَرَكَ بَيْتَهُ وَ أَهْلَهُ، وَ يَفِرُّ إِلَى رَبِّهِ حَتَّى نَجَاهُ الْحَقُّ ثُمَّ بَعَثَهُ رَسُولًا مُرْشِدًا إِلَى عِبَادِهِ، فَهَذِهِ حَالَاتُ ثَلَاثَتِهِ وَرَثَتِهِ رَسُولِ اللَّهِ فِيهَا، مَنْ اعْتَنَى اللَّهُ بِهِ مِنْ أُمَّتِهِ وَ مِثْلُ هَذَا سَمَى وَارِثًا^[iii].* از وی پرسیدند که توجه خلق به تو و دست بوسیدن آنها هیچ در نفس تو اثری می کند؟ گفت: لمس مردم و بوسیدن آنها حجرالاسود را هیچ در آن سنگ اثر می کند؟ گفتند: نی. گفت: من نیز در این باب حکم همان حجرالاسود را دارم. وقتی شنید که کسی این آیه را می خواند که *مَا أَتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^[iv]*، فرمود: این اندکی که ما را خدای تعالی داده است نه از آن ماست بلکه عاریت است نزد ما، و به بسیاری از آن نرسیده ایم که ما جاهلانیم علی الدوام.

شطری از کرامات وی: در نجات الانس آورده که روزی شیخ ابی مدین بر کنار دریا می‌گذشت. جماعتی از کافران فرنگ وی را اسیر کردند و به کشتی بردند. دید که آنجا جمعی مسلمانانند که اسیر گردیده‌اند. کشتی برای حرکت از جا نجنبید با آنکه بادهای قوی می‌جست. کافران را یقین شد که کشتی نخواهد رفت. با یکدیگر گفتند شاید این به واسطه این مسلمان است که اکنون گرفته ایم چه بسا که از اهل باطن باشد. شیخ را اجازت دادند که تا از کشتی برون برود. گفت: نمی‌روم تا همه مسلمانان را بگذارید بیرون آیند. چون چاره ندیدند همه را آزاد کردند، فی الحال کشتی ایشان روان شد. در فتوحات ذکر شده که عارفی شیطان را در خواب دید؛ پرسید حال تو با شیخ ابومدین که امام است در توحید و توکل چون است؟ گفت: مَثَل من با او چون خواهم و سوسه در دل او اندازم، مَثَل کسی است که در بحر محیط بول کند که آن را ناپاک کند و این دلیل حماقت او باشد، مَثَل من با دل ابومدین هم چنین است.

[ii] - شهری است در الجزایر.

[iii] - علماء ورثه انبیاء هستند.

[iiii] - علامات صدق مرید در ارادتش فرار او از خلق است، و از علامات صدق فرار او از خلق، بقای وجود او برای حق است و از علامات بقای وجود او برای حق، رجوع مجدد او بسوی خلق است و این چنین است حال وارث نبی، زیرا پیغمبر (ص) به خلوت رفت به غار حرا و به کلی منقطع به خدا می‌شد و خانه و اهل خانه اش را ترک می‌گفت، و به سوی خدا فرار می‌کرد تا اینکه خداوند او را رستگاری بخشید و مبعوث گردانید به عنوان رسالت و ارشاد به سوی بندگانش. پس این سه حالت ارثی است که از پیغمبر (ص) است و آن کس از امت که متوجه و جاهد برای نیل به آن باشد، می‌تواند وارث پیغمبر شود و این چنین کسی را می‌شود گفت وارث پیغمبر (ص).

[iv] - به شما مقدار قلیلی علم داده شده است (سورة اسراء، آیه ۸۵).